

صبح سفیر انگلیس ساعت ۸ پیش من آمد. امر شاهنشاه را ابلاغ کردم و گفتم مذاکرات نفت بر وفق مراد نیست، یعنی از همان ۱۰۱۰ میلیون دلار گویا چیز بیشتری نمی دهند. راجع به اضافه کردن ظرفیت استخراج تا پنج میلیون بشکه در روز گویا موافقت کرده باشند، ولی به این زودی پولی برای ما نمی شود. سفیر انگلیس گفت: «دیشب که به من تلفن کردی، فوری نفتی ها را خواستم، گرچه دستشان را پیش من باز نکردند (تو دروغ گفتی، من هم باور کردم!) ولی فکر نمی کنم چیز زیادی بدهند.» گفتم: «بسیار خوب من هم به شما می گویم، اگر ما اقداماتی بکنیم، بعد ها شما نیاید گله بکنید که چرا چنین اقداماتی از طرف دولت ایران شده است.» پرسید: «چه اقداماتی ممکن است بکنید؟» گفتم: «حالا نمی توانم بگویم و این یک امر کلی است که به شما می گویم.» گفت: «شان ایران، همان رویه متانت همیشگی است.» گفتم: «تاکی؟ به علت متانت، باید مسئله بحرین را قبل از حل مسئله جزایر تنب و ابوموسی حل کنیم، و بعد شیخ های راس الخیمه و شارجه هم برای ما کوروغلی بخوانند. به علت متانت، باید در مسئله درآمد بیشتر از نفت خودمان هم خونسرد باشیم، بعد لیبی عایدات بیشتر به دست بیاورد و دو دستی تقدیم عبدالناصر، دشمن ما بکند. به علت متانت، باید کم و بیش بعضی مخارج دفاعی ملک فیصل را هم قبول کنیم و درحقیقت او را زیر حمایت خودمان بگیریم و ایشان هم موقع سهمیه بندی استخراج نفت از کمپانی های مشترک، گله بکنند که چرا استخراج نفت ایران را بالا برده اید ما هم به رو بیاوریم. تا کی متانت و برای چه؟». خیلی تند با سفیر انگلیس صحبت کردم. با آن که آدم بسیار خوبی است او هم عصبانی شد، ولی دیگر چاره ای نداشتیم. گفت هرچه بکنید ضرر می کنید. گفتم: «بسیار خوب، ما مثل معروفی داریم که می گوئیم یا علی غرقش کن، من هم به درک.» ولی در دلم هراس عجیبی هست که با این خزانه تهی، در سایه توجهات دولت ابد مدت، که به نظر من واقعاً خیانت عجیبی به شاه می کنند، چه می توانیم بکنیم؟ واقعاً هیچ. مگر سفیر انگلیس مغز خر خورده باشد که از این تهدیدها بترسد.

بعد از رفتن او سفیر آمریکا آمد. عیناً مطلب را تکرار کردم. خوشبختانه او لاقلاً این ناراحتی را داشت که ایران ممکن است یک طرفه قرارداد کنسرسیون را لغو کند و بعد تقسیم سود را که الان پنجاه پنجاه است، به ۲۵ - ۷۵، مثل سایر قرارداد های اخیر که بسته ایم بگذارد. او روی هم رفته سمپاتی بیشتری نشان داد و گفت: «..... همین یک کشور آرام و مطمئن در همه خاور میانه باقی مانده است. آن را هم ما خراب کنیم؟»

ساعت ۸ صبح سفیر انگلیس را خواسته بودم، دیدم آمد. او امر شاهنشاه را به ترتیب پایین به او ابلاغ کردم:

— ... برای مسائل خلیج فارس، البته مذاکرات ما با وزیر خارجه انگلیس در بروکسل بسیار خوب بود، ولی تا عملاً حسن نیت خودتان را نشان ندهید، ما نمی توانیم این تعارفات را قبول بکنیم،

— موضوع جزایر، باید هرچه زودتر حل شود...
— هر عمل مشترک را در خلیج فارس، بسته به حل مسئله جزایر می دانم و حرف آخر من هم این است که اگر شما عملی نکردید، من آنجا را به زور اشغال خواهم کرد.

سفیر در جواب گفت: « من هم به اهمیت موضوع برای ایران وارد هستم، اما شاهنشاه فکر نمی کنند اگر آنجا را به زور بگیرید، وضع ممتازی که برای ایران در خلیج فارس پیدا شده از بین برود؟» — منظورش بعد از حل قضیه بحرین است که ما نشان دادیم اهل منطق هستیم نه زورگویی. گفتم هرچه باشد در ایران هم افکار عمومی هست، ما که نمی توانیم دائماً بازنده باشیم. من از جهت وزیر دربار که حافظ منافع رژیم است، به شاهنشاه مشورتاً عرض خواهم کرد اگر انگلیسی ها عملی نکردند، به زور متوسل شوند. گورپدر هرچه عرب است. حرف من چون خیلی جدی و صمیمانه بود، واقعاً در او اثر گذاشت. جریان را فردا صبح به شاهنشاه عرض خواهم کرد.

یکشنبه ۱۵ / ۶ / ۴۹

شهبانو از شیراز مراجعت فرمودند. عرض کردم حسب الامر همایونی، معلم شرعیات برای والاحضرت همایونی انتخاب کردم. شهبانو قدری ناراحت شدند که چرا قبلاً در این مورد حضورشان چیزی عرض نکرده بودم. من چون این احساس را کردم، عرض کردم فکرمی کردم در این خصوص شاهنشاه با علیاحضرت مذاکره فرموده اند. باری معلمی که برای این کار انتخاب کرده ام به نام آقای فرهنگ است. قاضی عدلیه می باشد و عمامه ندارد. به علاوه مرد ادیب و فارسی دانی است. به او سپرده ام فلسفه دین را به ولیعهد تفهیم کند نه مسائل سطحی و قشری را. به او گفتم فکرمی کنم از همین طفولیت، ولیعهد در دامان پدر و مادری است که جداً مذهبی و خدایپرست هستند، بنابراین شما در باره اعتقادات ایشان زیاد گرفتاری نخواهید داشت. پس فلسفه دین را با مضامین شیوای فارسی بیامیزید و به ولیعهد در طول زمان حالی کنید که مسلمان بودن غیر از عرب بودن است. عرب ها کاری به ما ندارند و به قول ملک الشعراء، جزاین که دین حسابی به ما دادند، منت دیگری بر ما ندارند. در چهارمقاله معروف خود گوید:

گرچه عرب زد، چه حرامی به ما داد یکی دین گرامی به ما

این فلاسفه بزرگ ایرانی هستند که به دین اسلام یک حالت انسانی داده اند. بعد از تشریف فرمایی شهبانو، به حضور شاهنشاه شرفیاب شدم. از وضع شیلی نگران بودند که یک رئیس جمهور کمونیست مارکسیست انتخاب کرده است....

لیبی با شرکت نفت اکسیدنتال کنار می آید و عجیب است که شرکت مذکور قبول کرده است بر قیمت اعلام

شده سی سنت اضافه کند، یعنی هر بشکه را ۲/۱۰ دلار بخرد. شاهنشاه می فرمودند، بین اینها ما را چه غارتی می کنند! با وصف این می گویم نفت بیشتر ببرید و پول ما را بدهید، بازی در می آورند.....

سه شنبه ۲۸ / ۷ / ۴۹

.... در همین مدت، مذاکرات نفت در تهران در جریان بود و بالاخره نفتی ها تسلیم شدند که به جای فرمول ۵۰ - ۵۰ سابق ۵۵ بدهند، یعنی ۵۵ - ۴۵ باشد. هم چنین در قیمت نفت هم تجدید نظر کنند. شاه واقعاً به هر نکته توجه دارد. می دانند که نفت ما به ژاپن می رود. حالا که قیمت نفت آمریکا و اروپا در اثر عمل لیبی بالا می رود، به من فرمودند، به سفیر آمریکا بگو به شرکت های نفتی آمریکایی بگوید، باید ما هم قیمت نفت را بالا ببریم که نفت ما در ژاپن خیلی ارزان به دست ژاپنی ها نیفتد. همین حالا که قیمت نفت در دو کشور مساوی است، ژاپن پدر آمریکایی ها را در رقابت تجارتي مخصوصاً در امور نساجی در می آورد، وای به وقتی که قیمت نفت آمریکا و اروپا بالا برود. من در لاوان با سفیر آمریکا که برای افتتاح آنجا دعوت داشت، صحبت کردم، خیلی خوشش آمد.

از پاریس که برگشتیم من اجازه گرفتم سه چهارشنبه برای استراحت به جزیره کیش بیایم. حالا که از کیش برمی گردیم، در هواپیما این وقایع را می نویسم ولی اثر وقایع روزانه را ندارد. مثلاً یکی از روزها سفیر انگلیس به من گفته بود که من [قویاً توصیه] (*strongly advise*) می دهم که با شرکت نفتی قطع نکنید. شاه از این حرف به شدت برآشفتنند. فرمودند، مادر شما را فلان خواهم کرد که دیگر [قویاً توصیه] ندهید. با آن که شاه خیلی مودب و با وقار است، ولی به حدی عصبانی شدند که نتوانستند خودشان را نگه دارند. هم چنین در مورد جزایر ابوموسی و تنب در خلیج... در کیش فرمودند، بالاخره با زور اینجا را می گیریم، گه به گور عرب ها و انگلیسی ها! انسان واقعاً احساس غرور می کند.....

یکشنبه ۸ / ۹ / ۴۹

شرفیاب شدم. امر فرمودند، سفیر آمریکا را بخواه و بگو که اگر راجع به تعلیمات خلبان های ما زود جواب ندهید، من می خواهم به کانادا و انگلیس مراجعه کنم، ولی دلم نمی خواهد این طور بشود، چون تعلیمات ما تاکنون آمریکایی بوده است. راجع به خرید فانتوم می خواهم پول بیشتری از (اضافه برداشت) بدست بیاورم. خوب است به کمپانی های نفتی آمریکایی توصیه کنید در موضوع (اضافه برداشت) بازی درنیاورند. بعد هم طیارات اف - ۱۵ که کهنه شده، می خواهم به سعودی بفروشم و به جای آن اف - ۲۱ بخرم. این کار باید تا سال ۱۹۷۵ بشود....

سه شنبه ۲۲ / ۱۰ / ۴۹

..... سرلشگر هاشمی نژاد، فرمانده گارد، خواسته بود اجازه بگیرم با خانم خودش به مکه برود. به عرض رساندم، ضمناً عرض کردم، به او گفته ام خانم را به مکه بفرست، خودت هم فعلاً در این دنیا به بهشت برو! شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند، اینها نمی گویند ماها خیلی فاسق هستیم؟ عرض کردم، این بزرگ ها که خیر، زیرا می دانند شما واقعاً و قلباً مرد خدا هستید:

عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلخ نیست

ولی سربازهای کوچک که تحت تاثیر تعلیمات قشری اسلامی هستند، فوق العاده ممکن است خطرناک واقع شوند. به این جهت در این شب های به اصطلاح عزاداری باید خیلی احتیاط کرد. من یک شب تاسوعا در شیراز، با آن که کاری نمی کردم فقط با دوستم بودم، نوکرهایم به من شام ندادند!

..... والاحضرت اشرف در شرفیابی چند روز پیش خود به شاه عرض کرده بود، اطراف شما را یک عده متملق و چاپلوس گرفته اند. شاهنشاه خیلی برآشفته بودند و بعد به من هم گله کردند که خواهرم چنین گفت. من با آن که خودم از متملقین هستم، عرض کردم بالاخره از خواهر خودتان، آن هم خواهر تنی و دوقلوی خودتان، گله نفرمایید. شاید هم گاهی راست بگوید! بیش از این دیگر عرضی نکردم. ولی شاه مرد ملکوتی صفات با انصافی است. احساس کرد که درعرایض من هم یک معنی نهفته است و دیگر چیزی نفرمود.

چهارشنبه ۲۳ / ۱۰ / ۴۹

.... شب منزل سفیر آمریکا رفتم. سفیر آمریکا در لندن نیز مهمان بود. برای تعطیلاتش به ایران آمده است. بعد از شام مذاکرات مفصل سه نفری انجام دادیم. من وضع خاورمیانه را تشریح کردم و بالاخره به اینجا رسیدم که از هر لحاظ که حساب بکنید، ایران تنها باستیون محکم خاورمیانه است. فقط شما غربی ها که رفقای ما هستید، قدر نمی دانید. شما به خیلی کشورها کمک نظامی می کنید، ولی کمک به ما قطع کرده اید. ما حرفی نداریم، می گوییم تازه با پول خودمان اسلحه می خریم که چه کار کنیم؟ منافع غرب خود به خود در اثر حفظ منافع خود ما حفظ می شود. همین جریان نفت یا جلوگیری از اخلاصگران که اکنون مثل حلقه انگشتی ما را در میان گرفته اند، مگر حفظ منافع شما نیست، که از این باستیون به جنوب نمی توانند نفوذ کنند. حالا می گوییم بیا باید از منافع زیادی که اخیراً از فروش نفت ما برده اید - بابت اضافه قیمت - حق ما را بدهید، آن را هم که

نمی دهید و تازه برای ما پشت چشم نازک می کنید. بنابراین ما ناچاریم هر اقدامی لازم بدانیم بکنیم و عراق و عربستان سعودی هم که همراه هستند. خلاصه‌ای از مصاحبه وزیر دارایی برده بودم، به آنها نشان دادم... هردو با دقت به ارقام گوش دادند و تصدیق کردند. بعد گفتند ما مذاکرات را قطع نکرده‌ایم، به علت ایام کریسمس و سال نو ممکن نشده است کمپانی‌ها تصمیم بگیرند. من گفتم به هر حال ماموریت دارم به شما بگویم که سه شنبه آینده - ۶ روز دیگر - نمایندگان عضو اوپک خواهند آمد و ما همه متفق القول هستیم که باید بر علیه کمپانی‌ها اقدام دسته جمعی کرد. سفیر آمریکا در تهران خیلی به طور علی حده از من خواهش کرد که در این امر تامل شود، به خصوص که ریاست این جلسه اوپک با ایران می باشد. من گفتم چاره نداریم، چون کمپانی‌ها غیر از زور چیزی نمی فهمند.....

شنبه ۴۹/۱۱/۱۰ تا جمعه ۴۹/۱۱/۲۳

....صبح چهارشنبه سفیر انگلیس پیش من آمد. سه مطلب فوری داشت، یکی این که پیامی از ادوارد هیث، نخست وزیر انگلیس داشت که باید فوری تقدیم کند، وقت شرفیابی می خواست. دیگر این که به هر صورت وقت کم بوده است که مذاکرات کمپانی‌ها به هم خورده است و لااقل ۴۸ ساعت دیگر وقت می خواهند. سوم این که استنباطی که سابقاً از فرمایشات شاهنشاه در مصاحبه مطبوعاتی کاخ نیاوران داشته‌اند، در حدود ۳۰ سنت اضافه قیمت بود، بدون اشل متغیر سالیانه و حالا صحبت ۴۶ سنت است با اشل متغیر سالیانه. سفیر استدعا داشت قبل از نهار - وزرای اوپک با شاهنشاه نهار می خوردند - یعنی قبل از دیدار وزرا از شاهنشاه شرفیاب شود. در جواب شاهنشاه فرمودند: « به سفیر بگو، من وقت پذیرفتن او را ندارم، اگر مطلبی دارد، به تو بگوید و ضمناً بگو، به هیچ وجه نمی توانم وقت بیشتری برای مذاکرات بدهم. چنان که گفته بودم، دیروز که مذاکرات قطع شد، دیگر سرنوشت کار در دست وزرای اوپک است. من هم مطالب خودم را امروز بعد از ظهر در مجلس سنا با حضور وکلا و سناتور ها و نمایندگان اوپک خواهم گفت و نظر من بازگو کننده نظر وزرای اوپک خواهد بود. به سفیر بگو، مرحمت شما زیاد، قدری دیر جنبیدید. »

خاطرات امیراسداله علم (وزیر دربار محمدرضا شاه) جلد دو - ویرایش علینقی عالیخانی